



# اسسٹینس

بیست و چہار روایت از روضہ ہلالی کہ زندگی می‌کنیم

دبیر مجموعہ: نفیسه مرشد زان

ویراستار: علی حسن آبادی



مجموعہ‌ی کاشوب

# فهرست

سیداحمد برقی	۱۰۵	سینه‌سرخ‌ها
علی سیف‌الهی	۱۱۵	مرشد و اشقیاء
سمیه‌سادات حسینی	۱۲۳	سیتارابین
علی رمضان	۱۳۵	دمِ دیگ‌های سیاه
محمد رضا کریمی‌راد	۱۴۳	لِلْخُرُوبِ رَجَالاً
سیدامید مؤذنی	۱۴۹	نابازیگری
یاسین کیانی	۱۵۵	تراژدی شخصی
زینب ابراهیم‌زاده	۱۶۱	گوشه‌ی حسین
محمد سرور رجایی	۱۶۹	شهید شد عباس محترم
امین شیرپور	۱۷۵	یک شب خدمت
فاطمه علوی بیگانه	۱۸۱	نذر کردن نبض دوم
علی زند	۱۹۱	کاکلی

احسان عبدی‌پور	۱۱	پاتیل‌ها رالت می‌زنم
حبیبه جعفریان	۲۱	هسته‌ی اندوه
مهدی شریفی	۲۹	ساعت اسارت
محمد حسین محمودزاده	۳۹	رکاب زدن با نور کریم
غلامرضا طریقی	۴۵	شیشه‌ی شمر
رؤیا پورآذر	۵۱	مقام مُضطر
شهید بهروز مرادی	۶۱	مجلس ملاموسی در جاده‌ی آبادان
زهرا شاهی	۶۹	جهتِ خواب دیدنِ رفتگان
محمد علی زکئی	۷۵	آتش و موی
معین ابطحی	۸۱	حاج‌آقاها دو بار نمی‌آیند
علی حسن‌آبادی	۹۱	بعد از رسول
زهرا کاردانی	۹۷	مرد کویر کجا گریه می‌کند

در کمتر از پنج ثانیه این نذر از دلم گذشت. همان دم به رفیق‌هام فکر کردم که امسال می‌روند دانشگاه و من یک سال دیگر باید بمانم و باز بروم قرائت‌خانه و بخوانم، ولی تصمیم عوض نشد. نفسم را دادم تو و به یقینی‌ترین شکل، با رتبه و قبولی خداحافظی کردم و گفتم «خدایا، به جاش دل ملت رو شاد کن. توی همه‌ی خونه‌هایی که مثل خونه‌ی ما همه از دلشوره دارن می‌لرزن، شادی بیار. صدای گل بیار.» تا این لحظه‌ی زندگی، از ته دل‌ترین نذرو مکالمه و ارتباطم با خدا همین بوده است. ادامه‌ی ماجرا را هم که همه می‌دانند.

شب که مردم توی خیابان می‌زدند و می‌رقصیدند، کسی نمی‌دانست من دانشگاهم را نذر دلخوشی‌شان کرده‌ام. آینده‌ام را یعنی. صدایش را هیچ وقت در نیاوردم. هفت هشت سال بعد فقط به مادرم گفتم.

کنکور، بعد از محرم بود. یکی‌یکی روزها داشت می‌گذشت و من مثل سابق ظاهراً صبح‌ها می‌زدم در، می‌رفتم قرائت‌خانه‌ی کولردار شهرداری برای کنکور می‌خواندم و عصرها برمی‌گشتم، در حالی که نه می‌رفتم، نه می‌خواندم. آن قدر یگانه و مردانه و قطعی معامله کرده بودم که ابداً حرف و بحثی توش نبود اما یک جایی نمی‌دانم چی شد که بالاخره یک جسارت، یک تمردی آمد توی سرم. شب هفتم محرم.

پیاده می‌رفتم سمت محله‌ی ظلماباد. ظلماباد کوچه‌های تنگ و درهم‌تنیده‌ای دارد؛ از آن مدل‌ها که بعد از دویست متر رفتن، چپ و راست و پس و پیشت را گم می‌کنی. سنج و دمام تازه شروع شده بود، صدای دورش می‌آمد و تند می‌رفتم که به اولاش برس. صدای دمام پرسپکتیو دروغگوپی دارد. به سمتش که می‌روی جا عوض می‌کند. می‌روی می‌روی، یک وقت می‌بینی سمت پُژواکش آمده‌ای، خودش پشت سرت است. به این، پس کوچه‌های تنگ و درهم‌تنیده را هم اضافه کنیدی و به همه‌ش بیفزایی که توی فکر و خیال‌های خودم هستم و حواسم به مسیر نیست. نطفه‌ی آن بدعهدی، وسط یکی از همین کوچه‌ها در حالی که نیمچه‌گمی هم شده بودم، ته و توی مغزم شکل گرفت.

در خونه‌ی آشی باز بود. خونه‌ی آشی نبش میدانگاهی بود که صد متر آن طرف‌تر می‌رسید به دریا. آش محل، کلاً یکجا توی آن خانه درست می‌شد. هرکی هرچقدر نذر داشت، از چهار تا دونه‌ی نخود تا چهار تا میش، ده دوازده روز قبل از محرم می‌برد می‌سپرد دست ماشالا شهرآزاد و می‌رفت کنار. یکباره می‌دیدی ماشالا شونزده هیفته تا پاتیل بار گذاشته. حالا من گیجم و یکهو می‌بینم ایستاده‌ام روبه‌روی در باز خونه‌ی آشی. ماشالا و هفشنده تا زن و مرد سن بالای

استرالیا دو تا زده بودمان. وقتی هم نمانده بود. داشتند تکه پاره‌مان می‌کردند، تماشاگر مست‌شان هم حمله کرد تور را درید. توی حالت عجیب و مرگ‌آوری گیر کرده بودیم. انگار نتیجه و صعود برایشان بس نبود، قرار بود داور که سوت آخر بازی را زد، باز یکنان‌شان برونند رختکن، تماشاگرهایشان بیایند بریزند سرمان. این‌ها که می‌گویم همه یادشان هست. این هم یاد همه هست که تصویرارسالی انگار یکی دو فریم کم داشت و یک پرش خاصی توش بود و همین همه چیز را دهره‌آورتر کرده بود. بعد اتفاق غریبی افتاد، در یک شلوغی توپ گم و گور شد و چند ثانیه آن وسط چند تا لنگ و لگد پرت شد سمت هم، یکهو دیدیم توپ توی گل آن‌هاست. خلاف جهت بازی، ۱-۲ شد. پا گذاشته بودند روی گلوی ما داشتند خفه‌مان می‌کردند، داشتیم آن زیر دست و پا می‌زدیم و یکهو توی دست و پا زدن، توپ خورده بود به دست‌مان، پایمان، نمی‌دانم کجا پیمان و گل شده بود.

یکی دو دقیقه بعد، به یاد ندارم از کجای مغزم شروع شد، نمی‌دانم چی باعثش شد، نمی‌دانم فضای خانه‌مان چطور بود یا توی چشم مادرم و حالت چهره‌اش یا لرزیدن دست‌هاش چی دیدم که توی قلبم، با تمام باور و راستی، آن‌طور که خدا خودش دید و تأیید کرد، گفتم «خدایا، یه گل دیگه بزنیم به جاش امسال کنکور قبول نشم.» ۲-۲ ما را می‌برد جام جهانی.